

دوفصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)  
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۲۲، پیاپی ۱۰۷،  
پاییز و زمستان ۱۳۹۷ / صفحات ۱۴۵-۱۲۳

## تحلیل سفرنامه‌های ایرانیان دوره قاجار از کرمانشاه (با رویکرد پسااستعماری)<sup>۱</sup>

زهرا کرانی<sup>۲</sup>  
قدرت احمدیان<sup>۳</sup>  
جلیل کریمی<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۷/۱۵  
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۱۶

### چکیده

«ادوارد سعید» در اثر مهم «شرق‌شناسی»، آنچه را غرب به‌عنوان «شرق» معرفی کرده است فضایی ساخته و پرداخته می‌داند که ارتباط چندانی به واقعیت شرق ندارد. هدف از برساختن شرق ایجاد تمایز میان شرق و غرب است و بیشتر برای غرب مصرف دارد تا شرق. اما «ادوارد سعید» در انتهای کتابش به این موضوع اشاره می‌کند که شرقی نیز در نهایت برتری غرب را می‌پذیرد و به آن‌گردن می‌نهد. در این پژوهش به آثار شرق‌شناسانی که به دنبال برساختن یک «دیگری» برای غرب بودند نمی‌پردازیم بلکه با استفاده از روش تحلیل گفتمان، آثار نویسندگان داخلی دوره قاجاریه درخصوص منطقه کرمانشاه را تحلیل می‌کنیم

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2019.22332.1266

۲. دانشجوی دکترا، گروه علوم سیاسی، دانشگاه رازی، ایمیل: zkorani27@gmail.com

۳. استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشگاه رازی (نویسنده مسئول). ایمیل: gahmadian@Razi.ac.ir

۴. استادیار، گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه رازی، ایمیل: j.karimi@Razi.ac.ir

تا نحوه بازنمایی منطقه و میزان تأثیرپذیری آنها را از روش شرق‌شناسی بسنجیم. با تحلیل این آثار به این نتیجه می‌رسیم که نویسندگان داخلی در گفتمان شرق‌شناسی فرو رفته و از ابزار شرق‌شناسان استفاده کرده‌اند، به گونه‌ای که خود را در مرکز قرار داده و مردم منطقه را به حاشیه رانده‌اند و به این فرودستان اجازه روایت کردن خود را نداده‌اند. مقاله نشان خواهد داد که شاخص‌های مرسوم شرق‌شناسی از قبیل غرب‌محوری، دیگری‌سازی، منفی‌سازی، ذات‌انگاری و... در میان متون داخلی در خصوص فرهنگ، زبان و مذهب مردم کرمانشاه کاربرد داشته است و استعمار و استبداد مسیر مشابهی در معرفی مردم طی کرده‌اند. روایت‌های ارائه شده یک‌طرفه و غیریت‌سازند و برای مردم در تعیین سرنوشت خود جایگاهی قائل نیستند.

**واژه‌های کلیدی:** شرق‌شناسی، پسااستعماری، گفتمان کاوی، فرودستان، کرمانشاه.

## ۱-۱- مقدمه

شروع شرق‌شناسی با گسترش استعمار اروپایی‌ها همراه بود، به گونه‌ای که شرق‌شناسی مطالعات مربوط به زبان‌ها، مردم‌شناسی، جغرافیا و مذاهب شرق را با هم درآمیخت تا نظامی از دانش را شکل دهد که شرق را از صافی آگاهی غرب می‌گذراند. تصور بر این بود که جامعه اروپایی پیشرفته‌ترین جامعه روی زمین و انسان اروپایی اوج دستاورد بشری است (هال، ۱۳۸۶: ۳۷ و ۳۸). شرق‌شناسی علمی، شرق‌شناسی ادبی و هنری که هنرمندان و روشنفکران در سطح عامه مردم گسترش داده بودند مورد حمایت بخشی عمده‌ای از جامعه غرب قرار گرفت. اروپایی‌ها با روش‌های گوناگون از قبیل غیریت‌سازی، غرب‌محوری، عجیب‌نمایی و ناهمزمان‌سازی سعی در متفاوت جلوه‌دادن شرق از غرب نمودند. هدف اصلی از این اقدامات ساخت و پرداخت یک هویت برتر برای اروپایی‌ها بود اما واقعیت این است که در بسیاری از موارد این ابزارهای معرفی شرق و نحوه بازنمایی در درون خود شرق نیز پذیرفته شد و شرقی‌ها نیز جامعه خود را با عینک غربی‌ها مورد مشاهده و مطالعه قرار دادند. متونی در شرق وجود دارد که نویسندگان آنها شرقی‌اند اما روش‌های غربی را در معرفی هموطنان خود به کار می‌گیرند. همان‌گونه که در شرق‌شناسی هدف ایجاد نوعی تمایز میان انسان برتر غربی و فرد پست شرقی است، در متون داخلی نیز به مطالبی برمی‌خوریم که قومیت‌ها و اقلیت‌ها را به حاشیه رانده و با دادن صفت‌های گوناگون آنها را متمایز جلوه می‌دهند.

با توجه به اینکه دغدغه اصلی گفتمان پسااستعماری نقد شرق‌شناسی آن گونه که توسط شرق‌شناسان ساخته و پرداخته شده می‌باشد، هدف اصلی این پژوهش پرداختن به مطالعات داخلی است و با کنار گذاشتن آگاهانه مطالعات شرق‌شناسان غربی، بر مطالعات داخلی تمرکز شده است. با توجه به اینکه کرمانشاه در مسیر عتبات عالیات قرار گرفته و معبر زائران بوده است، افرادی که از این مسیر عبور کرده‌اند بعضاً مشاهدات خود را به ثبت رسانده‌اند و متون قابل تحلیلی در این زمینه به جای مانده است. با عنایت به اینکه در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تنها طبقات خاصی از جامعه توانایی کسب سواد و ثبت خاطرات خود را داشتند، اغلب متون به‌جامانده از این دوران متعلق به طیف و جریان متصل به قدرت و نخبگان ابزاری و حکومتی است. برآیند تا به نحوه معرفی کرمانشاه در آثار و سفرنامه‌های داخلی پردازیم و چگونگی توصیف مردم این منطقه را توسط خاطره‌نویسان به شیوه پسااستعماری تحلیل کنیم. سؤال اصلی مقاله که درصدد پاسخ به آن هستیم این است که منطقه کرمانشاه در متون و سفرنامه‌های داخلی چگونه توصیف شده است؟ و به تبع آن سؤال‌های فرعی نیز مطرح می‌شوند: آیا این متون شباهتی با متون شرق‌شناسانه دارند؟ و اگر پاسخ مثبت است کدام متدهای شرق‌شناسی توسط نویسندگان داخلی بیشتر مورد استفاده قرار گرفته‌اند؟ و نهایتاً اینکه مردم منطقه چه جایگاهی در ارتباط با موقعیت فرودست<sup>۱</sup> دارند؟

## ۱-۲- روش تحقیق

همان گونه که در مطالعات پسااستعماری روش مورد استفاده برای تحلیل متون، تحلیل گفتمان است در این پژوهش نیز از همین روش بهره می‌گیریم. تحلیل گفتمان جزو روش‌های تحقیق کیفی بوده که جهت کشف معنای به‌کاررفته در متن یا سخن به کار می‌رود. در تحلیل گفتمان مجموعه شرایط اجتماعی، زمینه وقوع متن یا نوشتار، گفتار، ارتباطات غیرکلامی و رابطه ساختار و واژه‌ها در یک گزاره‌ی کلی مورد بررسی قرار می‌گیرد (سلطانی، ۱۶۵: ۱۳۸۳). ابزار اصلی تحلیل در این پژوهش تفسیر متن است و درصدد نشان‌دادن معنای نهفته در متن یا واقعه درون‌زمینه هستیم. در تحلیل تفسیری باید به این نکته توجه داشت که هر متنی در زمینه‌ها و موقعیت‌های خاصی تولید می‌شود و همواره رنگ خالق خود را به همراه دارد.

یکی از دشواری‌های این گونه پژوهش‌ها قطعاً دستیابی به منابع است، زیرا اغلب متونی که به نگارش درآمده‌اند جنبه سفرنامه شخصی داشته و بعضاً به چاپ نرسیده و در اختیار عموم نیز نیستند و آن منابعی که در دسترس هستند نیز گزاره‌های متعددی را شامل نمی‌شوند. در این مقاله شش

سفرنامه که بیشترین گزاره را در خصوص موضوع مورد مطالعه ما داشتند، مورد تحلیل قرار خواهند گرفت که عبارتند از: سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات، سفرنامه عضدالملک به عتبات، سفرنامه ادیب‌الممالک به عتبات، سفرنامه خان افغان، خاطرات فرید و سفرنامه حاج سیاح.

### ۱-۳- پیشینه تحقیق

مسئله نسبت بین شرق‌شناسی و ایران‌شناسی از جمله موضوع‌هایی است که به‌رغم اهمیتش مورد توجه زیادی قرار نگرفته و در حوزه شرق‌شناسی در مطالعات داخلی بسیار کم کار شده است. چون ایران به طور مستقیم توسط قدرت‌های غربی مورد استعمار واقع نشد، معمولاً توسط پژوهشگران به طور جدی با نگاهی پسااستعماری مورد تحلیل قرار نگرفته و پژوهش‌های انگشت‌شماری در این حوزه صورت گرفته است. البته همان پژوهش‌های اندک نیز به مطالعه آثار غربی‌ها پرداخته‌اند و متون داخلی و شیوه تأثیرپذیری نویسندگان داخلی از روش شرق‌شناسی مورد کم‌توجهی قرار گرفته است. از جمله آثاری که نگاه شرق‌شناسان به ایران را تحلیل کرده، مقاله‌ای با عنوان «بازتاب هویت فرهنگی ایرانیان در سفرنامه‌های عصر صفوی و قاجاری (کریمی، ۱۳۸۶) است که ویژگی‌های ایرانیان را از منظر سفرنامه‌نویسان غربی دوره قاجاریه و صفویه بررسی کرده است. در مقاله‌ای دیگر که با عنوان «بررسی تطبیقی پژوهش‌های ایران‌شناسی غربی و شرق‌شناسی» (زند، ۱۳۸۹) منتشر شده، نویسنده معتقد است در بازنمایی فرهنگ ایران در سفرنامه‌های قاجار، الگوها و روش‌های شرق‌شناسی به طور کامل به کار نرفته و سفرنامه‌ها از بیشتر الگوهای شرق‌شناسی پیروی نکرده و یا شیوه دیگری داشته‌اند. نزدیک‌ترین منبع به پژوهش حاضر کتاب «گردشناسی و مطالعات پسااستعماری» (کریمی، ۱۳۹۶) است. نویسنده کتاب ضمن ارائه کاملی از مفاهیم و مطالعات پسااستعماری، متون نوشته‌شده در خصوص گُرد زبان‌ها را مورد تحلیل قرار می‌دهد و نحوه بازنمایی جامعه هدف را با استفاده از روش تحلیل گفتمان به چالش می‌کشد. به نظر نویسنده معیار ارزیابی مطالعات گردشناسی نه واقعیت‌های بیرونی جامعه بلکه نحوه صورت‌بندی گفتمانی گزاره‌های مربوط به شناسایی و بازنمایی موضوع است. مسئله مهم کتاب اطلاق سویه‌های شرق‌شناسانه بر نحوه بازنمایی است. کتاب مذکور نیز صرفاً مطالعات شرق‌شناسی (غربی) را در ارتباط با واژه گُرد بررسی می‌کند و به متون داخلی نمی‌پردازد. بنابراین در خصوص تأثیرپذیری مطالعات داخلی از شرق‌شناسی تاکنون کاری جدی صورت نگرفته و در این پژوهش برآنیم تا بازنمایی حوزه جغرافیایی کرمانشاه را نه در نگاه شرق‌شناسان بلکه از دید نویسندگان داخلی مورد بررسی قرار دهیم.

## ۲- چهارچوب نظری

ادوارد سعید در کتاب شرق‌شناسی اشاره می‌کند که گفتمان شرق‌شناسی از جهت هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی، هویت غرب را پدیده‌ای متمایز و برتر معرفی می‌کند و بیشتر برای اروپایی‌ها کاربرد دارد، اما برخی شرقی‌ها نیز با گذشت زمان نه تنها برتری فنی و تکنولوژیک غرب بلکه برتری اخلاقی و حتی نژادی آنها را نیز باور کرده‌اند و خود نیز هم‌صدا با آنها به تولید ادبیات شرق‌شناسانه روی آورده‌اند. بنابراین اگر تاکنون می‌گفتیم که در چهره‌ها و نظریه‌های شرق‌شناسی نوعی مخالفت‌نکردن و سکوت عقلانی و روشنفکری وجود دارد، اکنون باید اضافه کنیم که تجدید استحکام این مطلب را در مبادلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی می‌بینیم. به اختصار می‌توان گفت که شرق جدید در امر **خودشرقی کردن** خویش مشارکت دارد (سعید، ۱۳۷۷: ۵۸۰). **عارف دیرلیک** متفکر فرهنگ‌شناس نیز استدلال می‌کند که آسیایی‌ها از آغاز در فرایند ساختن شرق مشارکت داشتند و بنابراین، شرق‌شناسی را باید مشکل مدرنیته آسیایی نیز دانست. به نظر دیرلیک، شرق‌شناسی محصول حلقه روشنفکران اروپایی، آمریکایی و آسیایی است. از نظر او، هرچند شرق‌شناسی در روابط قدرت بین اروپا، آمریکا و آسیا بسیار نمود دارد، اما استفاده از شرق‌شناسی فقط متعلق به قدرتمندان اروپایی-آمریکایی نبوده است، بلکه ابزاری برای قدرتمندان شرقی هم بوده است. دیرلیک در پشتیبانی از این ایده به خودشرقی کردن روشنفکران و رهبران سیاسی اشاره می‌کند که این ایده نه تجلی بی‌قدرتی، بلکه اتفاقاً تجلی قدرت تازه کسب‌شده آن‌هاست؛ به نوعی، مسئله دیگر فقط خود شرق‌شناسی نیست، بلکه نحوه استفاده از آن در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی متفاوت است (Dirlik, 1996: 14).

«اسپیواک» از دیگر متفکران اندیشه پسااستعماری بر آن است که تاریخ تنها محصول خنثای واقعیات و رخدادها نیست، بلکه بیشتر به معنای نوعی خشونت معرفتی است؛ به عبارتی تاریخ برجسته‌سازی هدفمند یک نوع بازنمایی خاص از موضوعات خاص است که اساساً فاقد هرگونه هستی، یا واقعیت بیرون از خود است. این تاریخ در مجموع حاوی روایتی است که معمولاً از دیدگاه غرب و براساس مفروضات غرب یا قدرت‌های استعماری نوشته شده است. وظیفه منتقد این است که پرسد چه کسی بازنمایی می‌شود و چه کسی بازنمایی نمی‌شود، تا پنهان‌کاری‌های موجود در تاریخ امپریالیستی و سازوکار برساختن واقعیت را نشان دهد؛ وظیفه او همچنین برساختن روایت‌های متقابل است (یانگ، ۱۳۹۰: ۴۰۸). از نظر او متون استعماری تنها بخش خاصی از جمعیت بومی را بازنمایی می‌کند و آنچه اسپیواک بر آن تأکید دارد، صداهای بومی‌هایی است که جایی در میان آثار به‌جای‌مانده ندارند و فاقد هرگونه جایگاه هستند (Spivak, 1993: 78).

به‌طور کلی، اسپوآک خواهان تغییر مواضع نظری است، موضعی که صدای استعمارگر و سوژه استعمارزده‌ی نخبه، کانون آن را تشکیل می‌دهد. از این رو او خواهان شنیده‌شدن صدایی است که غالباً از متون استعمارگرایانه حذف شده‌اند.

درخصوص مباحث داخلی اولین قشری که در تماس با غرب و استعمار قرار گرفت، نخبگان وابسته به قدرت بودند که استعمارگران در راستای منافع خود با آنها تماس برقرار کرده و برتری خود را به رخ آنها کشیدند. بررسی ابعاد این مسئله در رابطه با ایران و به‌ویژه مردم کرمانشاه بسیار حائز اهمیت است. استعمار در حکم سوژه<sup>۱</sup> و نخبگان حکومتی و مردم ایران در مقام ابژه قرار گرفتند. بدین سان بخشی از ابژه (نخبگان حکومتی) کوشید تا در موقعیت ابژه‌گی،<sup>۲</sup> روش غرب (سوژه) را تقلید و خود در مقام سوژه قرار گیرند. اما چون در مقابل غرب توانایی ابراز خود را نداشتند، در برابر قومیت‌های داخل کشور دست به این اقدام بردند. روشنفکران یا دیوانیان داخلی روندی را آغاز کردند که در آن دست به غیریت‌سازی زدند و در قالب آن، «غیر» نه در خارج از مرزها که در درون کشور بود و برای اثبات موقعیت برتر خود، سایر اقشار را به حاشیه راندند. منطقه کرمانشاه به لحاظ جمعیتی دارای ویژگی‌های متفاوت از مرکز بوده و شرایط متفاوت فرهنگی، زبانی (کُرد بودن) و مذهبی آن (وجود تنوع مذاهب در منطقه از قبیل شیعه، سنی و اهل حق)، مورد توجه بسیاری از نویسندگان قرار گرفته است، به گونه‌ای که این تفاوت‌ها منجر به صدور گزاره‌هایی در چهارچوب گفتمان شرق‌شناسی شده است. به تعبیری شرق‌شناسی مضاعفی درخصوص مردم منطقه به کار رفته است و شرق‌شناسی هم توسط نویسندگان غربی و هم توسط نخبگان حکومتی بر آنها اعمال شده است. واکنش نخبگان ما در برابر فرهنگ دو گانه‌انگار غرب نه سعی در معرفی خویش، بلکه اتخاذ روش غرب در برابر سایر خودی‌ها بود به گونه‌ای که بخش‌هایی از جمعیت را تبدیل به «دیگری» کرده، خود را در زمره غرب به حساب آوردند. مسئله بعدی همدستی بین استعمار و استبداد است که خود منجر به تداوم وضعیت عقب‌ماندگی، فرودست‌بودگی و سلطه‌پذیری درونی و بیرونی است. استعمار شرق را فرودست می‌دانست و اجازه مطرح کردن خود را نمی‌داد و استبداد جمعیت‌های داخلی را به حاشیه برده و در خفقان فرو می‌برد.

### ۳- بررسی مؤلفه‌های شرق‌شناسی در متون داخلی

همان‌گونه که در بخش معرفی متون مطرح شد، در این پژوهش شش منبع که دارای بیشترین گزاره‌ها در خصوص منطقه مورد مطالعه ما یعنی کرمانشاه هستند انتخاب شده‌اند. معیار تحلیل این

---

1. subjective  
2. objective

کتاب‌ها، میزان به کارگیری مؤلفه‌های مرسوم در متون شرق‌شناسی از قبیل اروپامحوری (تفوق فرهنگ اروپایی بر سایر کشورها)، غیریت‌سازی (تمایز ذاتی میان انسان غربی و شرقی)، منفی‌سازی (نادرست نشان‌دادن هر آنچه مربوط به شرق است و نادیده گرفتن ویژگی‌های مثبت آنان)، یکسان‌سازی (حذف تفاوت‌های افراد و یکدست نشان‌دادن آنها) و مفهوم فرودست (استعمارشدگانی که نشانی در تاریخ از آنها نمانده) می‌باشد. مؤلفه‌هایی که در متون شرق‌شناسان به وفور مشاهده می‌شود و از این طریق سعی در برتر جلوه‌دادن غرب و پست‌نمایاندن شرق داشته‌اند.

### ۳-۱- شهریار جاده‌ها

اولین کتابی که در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد «شهریار جاده‌ها» یا همان سفرنامه ناصرالدین‌شاه به عتبات می‌باشد که به قلم خود ناصرالدین‌شاه تحریر شده است. در میان شاهان فرمانروایان ایران ناصرالدین‌شاه تنها کسی است که دست به قلم برده، یا کسانی را مأمور به این کار کرده که وقایع و اتفاقات پیرامونش را یادداشت و تنظیم نماید. نکته قابل توجه در این سفرنامه این است که تأثیر گسترش روابط ایران و غرب به خوبی در آن مشهود است. به لحاظ فرهنگی، تأثیر نفوذ غربی‌ها در دربار ایران و تغییر محسوس آداب و رسوم به وضوح قابل مشاهده است. به عنوان مثال همان‌گونه که در متن کتاب اشاره شده، دادن «میز شام فرنگی» توسط درباریان، یکی از آنهاست. نکته دیگر سبک نگرش به جامعه و همچنین ادبیات نویسنده است که تأثیرپذیری از غرب را نشان می‌دهد و در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

ناصرالدین‌شاه روز اول ورود کاروانش به کرمانشاه را بدین شکل توصیف می‌کند:

«سواره سنجابی و لرزنکنه و ... آمده بودند. دیده شدند. پیش خدمت‌ها و ... همه لباس پوشیده بودند... فوج زنگنه، فوج احمدخان پسر ناصرالملک ایستاده بودند اما استقبال کثیف و بی‌مزه‌ای کردند. مردمان خری هستند. زن‌ها همه روبنده و نقاب سیاه دارند. قدری زن آمده بودند شکوه از عمادالدوله می‌کردند، گفتم زدند، کج خلق شدم» (ناصرالدین‌شاه، ۱۳۷۲: ۵۱).

توصیف مردم تحت عنوان حیوان روشی است که در مطالعات شرق‌شناسی مرسوم است و در اینجا می‌بینیم که شاه نیز از این روش برای پست جلوه‌دادن مردم و برتر نمایاندن خود از آن استفاده می‌کند. اساسی‌ترین لایه گفتمانی که غرب در برابر شرق استفاده کرده (پست جلوه‌دادن دیگران جهت ایجاد موقعیت مرکزی برای خود)، اکنون توسط شرق علیه شرق به کار گرفته شده است. مشابه این رویه در جایی دیگر تکرار می‌شود: «شهر جمعیت و آبادی خوبی دارد... اما از

دست مردم و عرضه‌چی و گدا نمی‌شد ایستاد. مردم را می‌زنند و می‌دوانند» (ناصرالدین‌شاه، ۱۳۷۲: ۶۳). در واقع از نگاه بالاترین مقام کشور مردم عادی و گروه‌های فرودست که جایی در تاریخ ندارند، زیر فشار تاریخ خرد شده‌اند و نمی‌توانند صدای خود را به گوش دیگران برسانند، هنگام دادخواهی هم طرد شده و تبدیل به «دیگری» می‌شوند. بنابراین دولت مرکزی که خود توسط گفتمان شرق‌شناسی به «دیگری» برای غرب تبدیل شده بود اینک برای خود دست به دیگری‌سازی می‌زند، از مردم منطقه فرهنگ‌زدایی می‌کند و طبقات فرودست به «دیگری دیگری» تبدیل می‌گردند. همان مفصل‌بندی که غرب در مورد شرق پیاده کرده و دال مرکزی آن برتری غرب و بدویت شرق بود، اکنون مورد استفاده دربار قرار می‌گیرد. در نظام فرادست و فرودست، دولت حاکم تحت تأثیر استعمار، اساس قدرت و شکلی از دیگری بزرگ در رتبه فرادست است و دیگری‌های کوچک استعمارزده در مراتب مختلف در ارتباط با آن شکل می‌گیرند. دیگری بزرگ در حکم مرکز میل یا قدرت است، دیگری کوچک سوژه‌ای نادیده انگاشته شده یا مهار شده که در یک فرایند دیالکتیکی با دیگری بزرگ و مرکز تولید می‌شود (شاهمیری، ۱۳۸۹: ۱۱۹).

در جایی دیگر در کتاب نویسنده به توصیف وضع ظاهر زنان شهر می‌پردازد:

«زن‌های این شهر روپندی سیاه که از موی اسب و اسم آن را پیچه می‌گویند، بر روی صورت خود می‌آویزند که کسی رویشان را نبیند. چنانچه رسم اسلام است که زن‌ها در پرده باشند. اما این پیچه طوری است، قدری که زن سرش را بلند می‌کند که نگاه کند، بینی او مثل چوب «دهاچه» پیچه را بلند می‌کند، کل روی زن آشکار می‌شود. و هیچ این اسباب حایل صورت زن نمی‌شود... اگر این رسم را موقوف کنند بسیار خوب است. چیزی اختراع کنند که حایل صورت باشد» (ناصرالدین‌شاه، ۱۳۷۲: ۱۸۹).

نوع حجاب مردم منطقه مورد پسند شاه نیست، بنابراین مورد نکوهش شاه قرار گرفته و به جای آن الگوی زنان پایتخت را به عنوان الگوی برتر به زنان منطقه توصیه می‌کند؛ الگویی که برتر است و دیگران باید از آن تبعیت کنند. از سویی دیگر در این جملات شاهد دوگانه زن/مرد هستیم که مرد را در مرکز و زن را به حاشیه رانده است و توصیه به پرده‌نشینی زنان حکایت از نگاه فرودستی جنسیتی دارد. گفتمان حاکم مردسالار است و موقعیت مرکزی را به مردان می‌دهد و زن را به شدت به حاشیه رانده و توصیه به پرده‌نشینی می‌کند.

موضوع بعدی که در کتاب قابل توجه است، توصیفی است که ناصرالدین‌شاه از آثار تاریخی

کرمانشاه به ویژه طاق‌بستان ارائه می‌دهد:

«واقعاً عجب حجاری شده است... به قاعده نقاشی درست و بی‌عیب، که حالا امکان ندارد احدی بتواند قلمش را بزنند... اسباب و زین و برگ اسب، مثل اسباب فرنگی‌های حالا است. لباس خسرو تاجی دارد و کلجه کوتاهی که آویزهای جواهر گرانبها دارد و شلوار و کفش دارد. با کفش‌های مثل این زمان، به طور کفش فرنگی... و شکل شیرین زن خسرو در طرف دست راست، در یک دستش ابریقی است، دست دیگر را بلند کرده حلقه را گرفته است. لباس شیرین به طور ملکه انگلیس یا فرانسه حالیه است، که در لباس سلام هستند به همان نحو است» (ناصرالدین‌شاه، ۱۳۷۲: ۵۵).

این توصیف از زبان شخص اول کشور نکات جالبی به همراه دارد. اولین نکته این که شاه اعتقاد دارد ممکن نیست اکنون کسی بتواند همانند این اثر را ایجاد کند. همان تفکری که در میان شرق‌شناسان نیز مرسوم است. آن‌ها نیز گذشته شرق (به‌ویژه در خصوص ایران) را مورد ستایش قرار می‌دادند اما شرایط روز را روندی روبه‌افول تشریح می‌کردند. همان دیدگاه در شاه ایران هم نهادینه شده است و به نوعی ناتوانی ایرانی را پذیرفته و به نازایی و عقیم‌بودن هنر و صنعت داخلی اعتقاد پیدا کرده است. در ادامه وقتی از زیبایی حجاری متحیر می‌شود و تحت تأثیر شکوه آن قرار می‌گیرد آن را به سبک فرنگی تشبیه می‌کند. شباهت لباس شیرین به ملکه انگلیس و کفش‌های خسرو به کفش فرنگی‌ها از نظر شاه، نشان از این دارد که هرچه خوبی و عظمت است از آن غرب است بنابراین برای توصیف شکوه این آثار، آن‌ها را به غرب تشبیه می‌کند و خود در برابر آنان احساس حقارت می‌کند. اساساً به نظر می‌رسد واژه فرنگی در ادبیات شاه به معنی بهتر و برتر است، زیرا هرگاه شاه از جلوه چیزی متحیر می‌شود آن را به فرنگی تشبیه می‌کند. به باور ممی وقتی استعمارگر بهره‌مند از همه خوبی‌ها و سودها و اعتبارهاست، با این که حقوق استعمارزده را پایمال کرده و او را در بند خود نگاه می‌دارد، به الگوی تام و تمام او بدل می‌شود و مستعمره رفته رفته در مناسبات استعمار تحلیل می‌رود و به خواسته‌های الگوی خود تن می‌دهد (ممی، ۱۳۵۱: ۱۵۵-۱۵۸). حقارت در فرد بومی درست نقطه مقابل احساس برتری در فرد اروپایی است. حتی در میان بالاترین شخصیت‌های جامعه نیز این احساس حقارت قابل مشاهده است. تحلیل رفتن در مناسبات استعماری یکی از پیامدهای سیستم استعمار است.

### ۳-۲- سفرنامه عضدالملک

کتاب بعدی «سفرنامه عضدالملک به عتبات» است. این سفرنامه شرح مأموریت مذهبی نویسنده است که طی آن وی مأمور شد خشت‌های طلای اهدایی شاه، جهت گنبد‌های امام علی‌النقی(ع) و

امام حسن العسگری (ع) را به عتبات برد. عضدالملک از ابتدای سفر به هر آبادی و دهی که رسیده تحقیقاتی در مورد وضعیت آنجا به عمل آورده است. به همین جهت یکی از سفرنامه‌هایی است که گزاره‌های متعددی در خصوص منطقه مورد بحث این پژوهش دارد که به تحلیل آن‌ها می‌پردازیم.

در هنگام ورود به گردنه بیدسرخ حدفاصل کنگاور و صحنه، با چند نفر هم‌سخن می‌شود و مکالمه خود با آنها را بدین صورت به نگارش درمی‌آورد:

«دو سه نفر تفنگچی را که در آنجا بودند خواستم و از حالات آن حدود استفسار نمودم، بعد از آن از دین و مذهب‌شان جويا شدم، از صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و جمیع اولیاء و چهارده معصوم پاک صلوات الله علیهم جز اسم علی علیه‌السلام ندانستند. از نماز و روزه پرسیدم، گفتند ای سرکار اگر این‌ها بهانه است که به ما انعام ندهید مختارید والا گرد کجا و این حرف‌های مدرسه کجا؟» (عضدالملک، ۱۳۷۰: ۶۲).

اساساً گزاره‌های بالا در گیر پارادایم غرب هستند و با استراتژی کلی گویی و همگن‌سازی همراه است. حتی به نظر می‌رسد فرودست نیز موقعیت حاشیه‌ای و دیگربودگی خود را پذیرفته و در مقابل یک مقام حکومتی خود را دست پایین پنداشته است و اذعان می‌کند که «او کجا و سواد و مدرسه کجا؟»، نگاه او به خود و سایر هم‌مسلمانش حاکی از تحقیر و سرزنش است، تبدیل به یک «دیگری» شده و برای خود حقی قائل نیست. نویسنده در ادامه سفر خود پس از گذشتن از کنگاور به صحنه می‌رسد:

«صحنه از قریه گذشته و به قصبه نرسیده است، زیرا که وسعتش از قریه بیشتر و از قصبه کمتر است. بیوتش از خانه عنکبوت اوهن است و مردمش از مگس متعفن تر. این که گویند اکراد از نتایج شیطان‌اند، در آنجا تصدیق نمودم ... بالجمله به جهت منزل زوار چند کاروانسرای کثیف ساخته‌اند که از خشت و گل بوده و ملک رعایا است. هر کس به ناچاری منزل کند و آنان از آنچه به او فروشند استیفای طمع خود کنند» (عضدالملک، ۱۳۷۰: ۶۳).

در این جملات منفی‌سازی مرسوم در شرق‌شناسی مورد استفاده نویسنده قرار گرفته است که هدف از آن ایجاد تفاوت است، تفاوتی که یک طیف آن دارای موقعیت هژمونیک است و توانایی تعریف دیگران را دارد و طیف دیگر، فرودست که حتی از موقعیت انسانی نیز برخوردار نیست چه برسد به اینکه در موقعیت تعریف خود قرار بگیرد. نویسنده با عاری کردن گردها از

هرگونه موجودیت انسانی بالطبع تاریخ و فرهنگی نیز برای آنها قائل نیست و از این طریق برای خود موقعیت یک انسان عاقل و پاک‌دست را تعریف می‌کند. این دقیقاً همان بازتولید کلیشه‌های گفتمان استعماری است.

همین رویه در جای دیگر نیز تکرار می‌گردد و نویسنده غیر از مشاهدات خود، نقل قول‌هایی از دیگران را نیز برای اثبات نظر خود به کار می‌گیرد:

«گویند شخصی از اکراد به شهر آمد، ظروف چینی خرید، خیال کرد اگر در صحرا بشکند کسی نیست بند بزند، ظروف را شکست و داد بند زدند و به آسودگی خاطر برداشت و رفت» (عضدالملک، ۱۳۷۰: ۶۶).

به تعبیر فوکو، دانشی که گفتمان تولید می‌کند، نوعی از قدرت را می‌سازد که به افراد شناخته‌شده اعمال می‌شود، زمانی که دانش در عمل اعمال می‌شود افراد خاص شناخته‌شده مطیع آن می‌شوند و این امر همیشه حاصل رابطه ناشی از قدرت است. نویسنده نیز در این راستا گردها را بی‌بهره از تعقل، دارای فهم ناچیز و بی‌سواد معرفی می‌کند. فانون در کتاب «پوست سیاه، صورتک‌های سفید» معتقد است تأثیرات استیلای استعمار بر روان استعمارزده منجر به شکل گرفتن طبقه‌ای می‌شود که افراد آن نقش‌های خود را با طبقه مقتدر استعمارگر تعویض می‌کنند. البته فانون این دیدگاه را در مورد سیاه‌پوست‌ها به کار می‌برد و معتقد است پوست سیاه این دلالات، از طریق همدستی آنان با ارزش‌های قدرت‌های استعماری با صورتک پوشانده می‌شود (شاهمیری، ۱۳۸۹: ۹۷). استعمارگر در مرحله اول درصد برمی‌آید تسلط خود را توجیه نماید و بدین منظور به استدلال‌های علمی متوسل می‌شود. در این شرایط، گروه مستعمره چون راه دیگری در پیش ندارد، به ناچار از در تقلید از ستمگر درمی‌آید و به همین طریق، خود را از خصوصیات نژادی اولیه خویش دور می‌سازد. فرد بومی که بدین طریق نقاط اتکاء خود را از دست داده و اساس و بنای فرهنگی او واژگون شده، چاره‌ای ندارد جز اینکه هم‌صدا با اشغالگر قبول کند که خداوند با او نیست، این واقعه معمولاً از خودبیگانگی نامیده می‌شود (فانون، ۱۳۵۱: ۶۰-۶۱). در اینجا نیز به نظر می‌رسد نخبه حکومتی که خود مقهور استعمار و دچار از خودبیگانگی شده و به‌عنوان دیگری غرب مورد تحقیر قرار گرفته، اکنون خود به همکار استعمارگر تبدیل شده و برای پوشاندن چهره مستعمره خود، نقاب برتری بر چهره می‌زند. اطلاق نسبت‌هایی از قبیل کندذهنی، بی‌سوادی، طمع‌کاری، دزدمنشی و حماقت، استفاده از همان رویه غرب در خصوص شرق است و نخبگان ابزاری شرق را همان‌گونه می‌بینند که غرب خواسته است.

### ۳-۳- سفرنامه ادیب‌الممالک

کتاب بعدی «سفرنامه ادیب‌الممالک» می‌باشد. وی هنگام عبور از صحنه وضعیت را بدین گونه شرح می‌دهد:

«صحنه به قدر پانصد خانوار رعیت دارد، لیکن همه علی‌اللهی و زمین و زمان برخلاف مذهب‌شان گواهی. به جز راه سرقت احدی از آنها راهی نمی‌سپارد و کسی روزه نمی‌گیرد و نماز نمی‌گزارد و همه اهالی آنجا خداناشناس‌اند» (ادیب‌الممالک، ۱۳۶۴: ۴۴).

نخبه حکومتی مدام به دنبال اثبات هویت و موجودیتی است که توسط غرب خدشه‌دار شده است بنابراین ناخودآگاه تحت تأثیر روش غرب، همان سبک و سیاق را پذیرفته و از دریچه نگاه غرب جامعه را تحلیل می‌کند. این الگوی فرادست و فرودست در جاهایی هم که استعمارگر حضور ندارد، از بین نمی‌رود بلکه به سیاقی دیگر در برخی متون به پروژه‌ای تبدیل می‌شود که همواره می‌توان از آن برای تحقیر و به انقیاد درآوردن اقوام و گروه‌های فرودست استفاده کرد. حتی اگر بپذیریم سرقت و دزدی در منطقه امری معمول است، علت اصلی را باید در ناتوانی نیروهای دولتی در ایجاد امنیت جستجو کرد اما نمایندگان همان دولت به جای پذیرش این ضعف و چاره‌جویی برای آن سعی در ذاتی نشان دادن این امر در بین مردم این منطقه داشته‌اند. شاید نتوان منکر این موضوع شد که چنین پدیده‌ای تا حدود ۴۰-۳۰ سال قبل در بسیاری از مناطق دیگر نیز رواج داشته است... و در همه جاهایی که هنجارهای جامعه با قوانین حکومت برخورد پیدا می‌کرد، راهزنی وجود داشته است (کریمی، ۱۳۹۶: ۱۸۳)، اما در سفرنامه‌ها به گونه‌ای انعکاس داده شده که انگار این پدیده خاص گردهاست. علاوه بر این در گزاره‌های بالا و گزاره‌های بعدی شاهدیم، ابژه کرمانشاهی نه تنها به لحاظ زبانی و نژادی، که به لحاظ مذهبی هم به حاشیه رانده می‌شود.

در جای دیگر می‌خوانیم:

«کرمانشاه در اول قریه مانند جایی بوده است و چند خانوار و رعیت در آنجا سکنی - نموده است. مرحوم محمدحسن خان پدر شاه شهید، به آبادی آنجا کوشید و الوار و اکراد را از صحرا به آنجا کشیده... اکرداد و الواری که از نتیجه جن و دیو می‌باشند و با خلق خدا در مکر و ریو، مال و اموال راهگذار را حلال دانند و خوردن خون ابدال را چون آب زلال. اکنون از انتظام و اهتمام نواب والا هر یک به بیغوله گریخته و سنگ فساد و عناد از دامان ریخته، چون گرگ در لباس میش‌اند و با بیم و تشویش مستحفظ مال غنی و درویش. از دور به اموال مسلمانان حسرت برند و از هر سویی چون گربه به بویی قناعت می‌کنند و خون دل می‌خورند» (ادیب‌الممالک، ۱۳۶۴: ۵۸).

به تعبیر ممی نژادپرستی به معنای ذاتی کردن صفتی در استعمارزده است. گفتمان استعماری سعی در ذات‌انگاری و یکسان‌سازی کردن تفاوت‌های موجود درون شرق دارد و شرق را به مثابه حوزه‌ای یکدست، یکپارچه و همگون برمی‌سازد که در آن تفاوت‌ها را به یک کلیت فرومی‌کاهد. این ذات‌انگاری و یکسان‌سازی توسط نویسنده نیز به کار گرفته شده و او همه کردها را دارای صفات یکسان توصیف کرده است. جالب این‌جاست آن‌گونه که از متن کتاب برمی‌آید در زمان سفر نویسنده به منطقه کرمانشاه گزندگی متوجه حال او نشده و سفر وی در امنیت کامل سپری شده، اما علی‌رغم این موضوع، نویسنده تشخیص می‌دهد که مردم از دور حسرت مال‌زوار می‌خورند و آرزوی دزدی در دلشان دارند. در واقع اگر دزدی صورت نمی‌گیرد ناشی از توانایی دولت است، و اگر دولت مانع نشود شاهد دزدی و غارت مکرر در منطقه خواهیم بود. اما اینکه نویسنده از چه طریقی متوجه این خواست قلبی مردم برای دزدی و غارت شده سؤالی است که ذهن مخاطب را به خود مشغول می‌دارد. به نظر می‌رسد که نویسنده درگیر احساس حقارتی است که از طریق کلیشه‌های شرق‌شناسی به وی تحمیل شده است بنابراین از طریق تحقیر دیگران دست به فرافکنی و «دیگری‌سازی» می‌زند تا از این طریق برای خود شأن والاتری کسب کنند. در الگوی شرق‌شناسی فرهنگ و آداب و رسوم شرق طرد شده، و زبان و فرهنگ اقلیت‌ها به حاشیه رانده می‌شوند.

### ۳-۴- سفرنامه خان افغان

سفرنامه دیگری نیز تحت عنوان سفرنامه خان افغان از دوران قاجار موجود است که گزاره‌هایی بسیار شبیه به سفرنامه ادیب‌الممالک دارد. البته نام نویسنده، در ابتدای آن بیان نشده است و این نسخه با عنوان سفرنامه خان افغان ثبت شده است. با مطالعه سفرنامه درمی‌یابیم که نویسنده با بسیاری از رجال سیاسی قاجار، روابط نزدیک و دوستانه‌ای داشته است، به گونه‌ای که در تهران از سوی مظفرالدین شاه، صدراعظم، وزیر امور خارجه و همچنین سید عبدالله بهبهانی، مورد تکریم و تعظیم قرار می‌گیرد.

خان افغان با ورود به کرمانشاه مشاهدات خود از «صحنه» را این‌گونه می‌نویسد:

«صحنه، قریه‌ای است دارای دوپست و پنجاه خانوار نفوس و باغات و اشجار زیاد و آب فراوان دارد و در تابستان بیلاق خوبی است و تمام اطراف آن کوهسار است، اهالی این قریه، تماماً دخل‌شان از جیب زائرین است که به اشکال مختلف پول اخذ می‌کنند. زنان این قریه، خوش چهره ... و حجاب و عصمتی در میانشان رسم نیست» (هروی، ۱۳۹۰: ۳۷).

این توصیف آکنده از توهین است زیرا نویسنده زنان منطقه را صرفاً به این دلیل که پوششان شبیه زنان مرکز نیست فاقد عصمت می‌داند. بدون هیچ‌گونه برخوردی که ذکر آن رفته باشد و صرفاً با تکیه بر عنصر تفاوت، راوی دست به نتیجه‌گیری می‌زند. البته به زعم فوکو مسئله غیریت فقط مسئله تفاوت نیست، بلکه مسئله سلسله‌مراتب نیز هست، زیرا «غیر» صرفاً کسی نیست که توسط او ما خود را می‌شناسیم، بلکه «غیر» کسی است که ما بر حسب او درمی‌یابیم که فروتر یا فراتریم.

خان افغان توصیف خود از مردم کرمانشاه را این‌گونه شرح می‌دهد:

«اهالی آن تماماً محاسن تراشیده و سیبل کلفت و قوی هیکل و بدلهجه و بعضی بیکار و برخی بی‌عار که دارای هیچ شئوناتی نیستند... و این طایفه ابداً پاکی و کثیفی و نجابت را ندانسته و نمی‌دانند و مال حلال و حرام را فرق نمی‌کنند و در راهزنی و تردستی و چوب‌بازی، خیلی کاملند و مال تمام زائرین عتبات را از خود می‌دانند و تا زمانی که مردان این اهالی حیات دارند، کار بیشتر آنان سرقت و بردن مال زائرین است» (هروی، ۱۳۹۰: ۳۸).

یکسان‌سازی در اینجا به حد‌اعلای خود می‌رسد، راوی حتی تفاوت‌های ظاهری افراد را هم انکار می‌کند و توصیفی که در خصوص صورت و هیکل افراد ارائه می‌دهد تصور جمعیتی متحدالشکل است که نه تنها ظاهرشان یکسان است، پیشه همگی آنها نیز خوردن مال مردم است. در خصوص ماهیدشت، هارون‌آباد، کرند، سرپل و قصر شیرین هم مشابه همین جملات تکرار می‌شود.

«هارون‌آباد قریه‌ای است دارای یکصد و پنجاه خانوار نفوس، که تمام اهالی آن کم‌فروش و بدقول و سنگ و ترازو میانشان نیست... خیر و برکت در آن نیست و تمام مردمش، مردم آزارند» (هروی، ۱۳۹۰: ۴۱).

هنگام ورود به سرپل‌ذهاب با اتفاقی مواجه می‌شود که آن را این‌گونه شرح می‌دهد:

«در بدو ورود، شخصی از اهالی قریه را دیدیم که مست کرده و دشنام زیاد به حکومت محل خود به زبان لری می‌دهد و چند نفر دیگر شانه و بازوهای او را گرفته، از رودخانه آن قریه، رد نموده بردند» (هروی، ۱۳۹۰: ۴۲).

همین قضیه باعث می‌شود در مورد مردم شهر این‌گونه نتیجه بگیرد «اهالی این قریه طریقه و مذهب‌شان معلوم نیست و تمامشان تردست و قطاع‌الطریق و دائم‌الخمر هستند» (هروی، ۱۳۹۰: ۴۳).

مردم شهر از منظر تجربیات راوی بازنمایی شده‌اند و راوی با پیش‌فرض‌های خود دست به کلی‌گویی می‌زند. مشاهدات پراکنده بر واقعیات فرهنگی ترجیح داده شده است و افراد درون این فرهنگ‌ها تبدیل به توده‌هایی یک‌دست شده و جمعیت‌های آن فرهنگ نادیده گرفته شده‌اند. راوی با مشاهده یک مورد، آن را به همه آن بخش جمعیتی تعمیم داده و هیچ تلاشی در راستای متمایزسازی آنها از یکدیگر به کار نبرده و آنها را دائم‌الخمر و قطاع‌الطریق‌شان نامیده است. همان‌گونه که در گفتمان استعماری نیز افراد تبدیل به توده‌هایی می‌شوند که می‌توان اطلاعاتی راجع به آنها اندوخت یا آنها را در قالب کلیشه‌هایی دسته‌بندی کرد. جمعیتی که این‌گونه مورد بازنمایی قرار گرفته‌اند هیچ‌گاه فرصت «سخن‌گفتن» و بیان خود را نداشته‌اند بلکه صرفاً از زاویه دید فرادستان مورد بازنمایی قرار گرفته‌اند بی‌آنکه بتوانند بازنمایی کنند. سکوت این اقلیت‌ها این امکان را به طیف‌های برتر می‌دهد که مشاهدات خود را به عنوان ویژگی‌های ذاتی فرودستان معرفی کنند. به عبارتی از دل هر مشاهده یک تعمیم و از دل هر تعمیم یک قانون کلی در جهت طرد بیشتر گروه‌های فرودست بیرون می‌آید.

### ۳-۵- خاطرات فرید

کتاب بعدی «خاطرات فرید» است که میرزا محمدعلی خان فریدالملک همدانی آن را به نگارش درآورده است. کتاب شامل خاطرات نویسنده از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۳۴ می‌شود که طی آن چهار بار به اروپا سفر می‌کند و بخش قابل توجهی از کتاب به خاطرات سفارت انگلستان، زمانی که نویسنده منشی سفارت بوده، اختصاص یافته است. بر مبنای خاطرات نویسنده می‌توان گفت نگاه وی به غرب، پذیرش آن به عنوان یک الگوی تام و تمام است که می‌بایست از طرف ایران مورد تقلید قرار گیرد تا بتوان از دستاوردهای مشابه غرب برخوردار شود. همه توصیفات نویسنده از دنیای غرب با تعریف و تمجید و حسرت همراه است. قضاوت و اعمال صفت ناتوانی تنها منحصر به ایرانیان نمی‌شود و نویسنده آن را به تمام ملل شرقی نسبت می‌دهد با آن که معتقد است: «ژاپنی‌ها به نسبت سایر ممالک آسیا از هر جهت خیلی ترقی کرده و پیش آمده‌اند و سزاوار تحسین هستند» اما در مقابل انگلستان برای آنها هم موقعیتی قائل نیست. به عنوان مثال در واکنش به نمایشی که توسط ژاپنی‌ها اجرا می‌شود «حرکات و رفتار ژاپنی‌ها هر قدر هم خوب باشد، در لندن جلوه‌ای نخواهد داشت» (فریدالملک، ۱۳۵۳: ۴۲). به عبارتی دیگر، در مقایسه با غرب هیچ رفتاری قابل رقابت و شایان توجه نیست حتی اگر در نوع خود خوب و دلپسند باشد. نگاه مرعوب نویسنده شرقی همان‌گونه که غرب خواسته، اروپامحور است و شرق و شرقی در آن جایی ندارد. اما در

ادامه می‌گوید هر چند ژاپنی‌ها قابل قیاس با اروپا نیستند اما قابل تحسین‌اند زیرا به نسبت بقیه کشورهای بیشتر توانسته‌اند خود را شبیه غرب بنمایند، هر چیزی هر قدر بیشتر به غرب شبیه باشد مطلوب‌تر است.

نویسنده کتاب دو بار به عنوان کارگزار وزارت امور خارجه در سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۰ هجری در کرمانشاه حضور داشته ولی علی‌رغم این حضور نسبتاً طولانی مدت، مطالب کمی در خصوص مردم و سبک زندگی آن‌ها به نگارش در آورده و بیشتر حجم کتاب به ملاقات نویسنده با حکام منطقه‌ای و کنسول‌های خارجی و میهمانی‌هایی است که در آن شرکت داشته است. به‌ویژه اینکه برهه‌ای که وی در کرمانشاه حضور داشته مقطع حساس انقلاب مشروطه در تاریخ ایران است، اما توضیح مفصلی در خصوص جریان‌های مشروطه‌خواهی در کرمانشاه داده نمی‌شود و نویسنده بسیار گذرا به رخدادها اشاره نموده است. به نظر می‌رسد نگاه از بالای نویسنده، اساساً جایگاهی برای مردم عادی یا همان رعیت در تاریخ قایل نیست و مردم منطقه را عاری از هرگونه عقیده و آرمانی دیده است که توانایی تعیین سرنوشت خود را داشته باشند. بنابراین نقش مردم در مبارزات نادیده گرفته می‌شود، عاملیت و سوژه بودن آن‌ها انکار شده و شورش‌های محلی انعکاس داده نمی‌شود زیرا تاریخ را از آن طبقات فرادست می‌داند و این نخبگان هستند که تاریخ را می‌نویسند و آینده را تعیین می‌کنند و بدین ترتیب مردم عادی به حاشیه رانده می‌شوند. اگر از زاویه دید اسپواک نگاه کنیم این سطح نوشتار کاملاً در تبانی آشکار با منطق استعمار قرار دارد. رعایا به مثابه زیردستان در منظومه گفتمانی وقایع‌نگاری در حوزه امر تاریخی حذف شده‌اند زیرا آن‌ها نمی‌توانند سوژه‌های تاریخی باشند. متن در خصوص آن‌ها سکوت کرده و عدم حضور نشانگان هویتی این قشر، دال بر همین سکوت است (کریمی و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۸). نهایت شرح نویسنده در جریان ناآرامی‌های قبل از مشروطه توصیف مردم شهر تحت عنوان «وحشی» و «اشرار» است. این در شرایطی است که به دلیل وضعیت انقلابی در اغلب نقاط کشور درگیری وجود داشته است. در دوران انقلاب مشروطه کرمانشاه صحنه برخورد جناح‌های مختلف بوده و به استثناء کردهای مسلح، نیروهای ظهیرالدوله که از جانب حکومت هم تقویت می‌شدند و حتی توپ نیز در اختیار داشتند، فعال بودند (بیگلری، ۱۳۷۴: ۸۲). مردم در ناامن‌ترین شرایط به سر می‌برند، با این حال نه تنها نامی از مبارزاتشان در راستای تعیین سرنوشت‌شان برده نمی‌شود، بلکه تحت عنوان اشرار نیز معرفی می‌شوند. به نظر می‌رسد از دیدگاه نویسنده حتی اگر مردم در راستای تغییر حکومت هم تلاش کنند، تلاششان مؤثر نخواهد بود، زیرا تصمیمات اصلی در جایگاه دیگری (که فرودستان نقشی در آن ندارند) گرفته می‌شود.

همان مقدار کم مطلب هم که در خصوص مردم منطقه در کتاب آمده است، به نوعی قضاوت و تحقیر مردم را شامل می‌شود: «اغلب دهات کرمانشاه خیلی با استعداد و حاصل خیز است ولی چه فایده که رعایای این صفحه خیلی تنبل و بی‌کاره‌اند» (فریدالملک، ۱۳۵۳: ۲۴۷). یا در جای دیگر می‌خوانیم «کله‌ها در سببیت و وحشی‌گری نظیر ندارند و از همین یک فقره معلوم است وقتی که مردم به دیدنش می‌روند لختش می‌کنند و شرم ندارند» (فریدالملک، ۱۳۵۳: ۳۲۴). در این جملات نوعی تقابل نژادی وجود دارد که به خواننده این احساس را می‌دهد که راوی و مردم مورد توصیف از یک طیف نمی‌باشند و به لحاظ نژادی، فرهنگی و یا حتی مکانی تفاوت‌های فاحشی با هم دارند. دوگانه‌های متعددی به لحاظ تحلیل پسااستعماری می‌توان از این گفته‌ها بیرون کشید. تقابل انفعال/فعالیت، وحشی/نجیب و یا حتی غرب/شرق را می‌توان تشخیص داد. نکته‌ی اساسی اینجاست که این سخنان نه از جانب شرق‌شناسان قرن هجده و نوزده میلادی که از جانب نویسنده داخلی قرن بیستمی ارائه شده است. بنابراین تسلط سویه‌های استعماری بر نخبگان داخلی به وضوح نمایان است. تاریخی که برای مردم منطقه ارائه شده کاملاً جنبه‌ی مرکزگرایانه داشته و انحصاری است. در واقع این نخبگان هستند که دست به بازنمایی مردم در لایه‌های پایین اجتماع زده و آنان را به میل خود تعریف می‌کنند. استفاده از زمان حال نیز به نویسنده این امکان را می‌دهد که دیگری را به ابژه دانش تبدیل کند و آن را در موقعیتی نابرابر با خود قرار دهد. دقیقاً به‌مانند گفتمان استعماری که تفاوت‌ها را در یک خط عمودی دیده و قائل به برتری فرهنگی و نژادی است، در این آثار نیز تفاوت‌ها به لحاظ برتری و فرودستی بررسی می‌شوند.

«به عهد و قسم کرمانشاهی هیچ اعتمادی نیست. هی عهد و پیمان می‌بندند و زود می‌شکنند. به همین واسطه میانشان اغلب اوقات کدورت و نفاق است و از این جهت امنیت در شهر نیست» (فریدالملک، ۱۳۵۳: ۳۳۰). این جمله فرید به نوعی یادآور جملات «**جیمز موریه**» در «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» است که می‌نویسد به ایرانیان دل مبندید که وفا ندارند. سلاح جنگ و آلت صلح ایشان دروغ و خیانت است. به هیچ‌وپوچ آدمی را به دام می‌اندازند. هرچه به عمارت ایشان کوشی به خرابی تو می‌کوشند (موریه، ۱۳۵۴: ۷۹). یا در جای دیگری اشاره می‌کند «آقایان علما و شاهزادگان و اعیان کرمانشاه اجتماعاً طرح اتفاق و اتحاد ریخته با هم تجدید یگانگی کرده‌اند، مخالف و موافق به خانه همدیگر رفته‌اند. خدا کند از روی صدق و صفا و مستحکم باشد» (فریدالملک همدانی، ۱۳۵۳: ۳۵۸). نویسنده با این جمله بر بدعهدی مردم کرمانشاه تأکید دارد و نشان می‌دهد که در دل امیدی به وفادار ماندن اعضا به اتحادشان ندارد، زیرا این ویژگی را ذاتی تلقی کرده بنابراین نگاه بدبینانه‌اش دچار تحول نشده است. به تعبیر فوکو غیریت

تنها یک مسئله تفاوت نیست بلکه مسئله سلسله‌مراتب نیز هست، زیرا «دیگری» کسی نیست که ما خود را با او یکی بدانیم بلکه کسی است که او را از خود والاتر یا پست‌تر می‌شماریم. نویسنده بدین ترتیب خود را در موقعیتی ترسیم می‌کند که هیچ شباهتی به این مردم ندارد و قطعاً در جایگاهی برتر است. اسپواک معتقد است با تحلیل صورت‌بندی‌های گفتمانی درباره یک حوزه خاص همه استدلال‌ها، خواه از سوی استعمارگر و خواه از سوی استعمارشده، گرایش دارند بر واژه‌های ساخته استعمارگر استوار باشند (Spivak: 1990: 136). تأثیر گفتمان شرق‌شناسی بر روشنفکران و دیوان‌سالاران داخلی به وضوح محسوس است. نحوه بازنمایی مردم منطقه کرمانشاه توسط نخبگان ابزاری یادآور تحقیری است که از غرب متوجه ایران شده و در مرحله بعد نخبگان دولتی این رویه را در خصوص سایر زبان‌ها و فرهنگ‌ها و مذاهب به کار گرفته‌اند. در این نوشتار یا از مردم عادی سخنی به میان نمی‌آید و یا اگر از آنها نامی برده می‌شود به نظر می‌رسد مساوی فرودستان هستند و منظور کسانی است که در رقم‌زدن آینده نقشی ندارند. نویسنده خود غرق در گفتمان استعمار است و تمامی پیش‌زمینه‌های فکری و دوانگار غرب را پذیرفته و در تحلیل مسائل بومی با به‌کارگرفتن همان ابزارها موقعیت را تحلیل می‌کند.

### ۳-۶- خاطرات حاج سیاح

کتاب بعدی که مورد تحلیل قرار می‌گیرد «خاطرات حاج سیاح» است. میرزا محمدعلی محلاتی یا همان حاج سیاح از سفرنامه‌نویسان مشهور دوره قاجاریه است. جهانگردی که دور دنیا را در هیجده سال پیمود و دارای دو کتاب است که کتاب مورد نظر ما در این تحلیل کتاب دوم می‌باشد که با عنوان فرعی «دوران خوف و وحشت» نیز به چاپ رسیده است. این کتاب مربوط به عصر مشروطیت است و با دوره بازگشت حاج سیاح به ایران در سال ۱۲۹۴ هجری آغاز و با رویدادهای ۱۳۲۷ق و ماجرای فتح تهران به پایان می‌رسد. به واسطه آشنایی نزدیک حاج سیاح با زندگی و شرایط اروپا و آمریکا، در کل کتاب این موضوع به وضوح به چشم می‌خورد که وی شرایط ایران با غرب را مقایسه می‌کند و در نهایت غرب را به عنوان یک الگو می‌پذیرد اما به واسطه دیدار و آشنایی با مناطق مختلف در هیچ جای کتاب این موضوع را مشاهده نمی‌کنیم که برای خود یا برای شهری موقعیت مرکزی قایل شود و دیگران را به حاشیه براند و طرد کند. در واقع همه جای ایران را مانند هم می‌بیند. در برخورد با ادیان و مذاهب مختلف هیچ‌گاه دست به قضاوت نمی‌زند و با اینکه خود مسلمان معتقدی است اعتقادات هیچ گروهی را زیر سؤال نمی‌برد.

حاج سیاح هنگام ورود به قصر شیرین می‌نویسد: «قصر خودش جای خوبی است، لکن مثل سایر منازل کثیف است» (حاج سیاح، ۱۳۴۶: ۲۲۹). یا در جای دیگر می‌خوانیم:

«کرمانشاه در جای خوبی واقع شده است، آبش فراوان و اطرافش از نقاط محصول‌خیز ایران است... نعمت و نان ارزان است اما کوچه و بازار مثل سایر شهرهای ایران تنگ و کج و کثیف است.» (حاج‌سیاح، ۱۳۴۶: ۲۳۳).

مشاهده می‌کنیم که اگر نقضی مشاهده می‌کند آن را از ضعف خاص مردم آن منطقه نمی‌بیند و آن را ویژگی همه نقاط دیگر و مثل سایر شهرهای ایران می‌داند. به نظر می‌رسد هرچه رتبهٔ راوی در دستگاه حکومتی بالاتر است یا به عبارتی به قدرت نزدیک‌تر است جنبهٔ «غیریت و دیگری‌سازی» آن نیز پررنگ است. می‌توان ادعا کرد تماس با استعمار به‌جای ایجاد احساسات ضدغربی، تحلیل رفتن در غرب را به دنبال داشته است. حاج‌سیاح که فاقد منصب حکومتی بوده نگاهش هم به اقوام متفاوت است. او به‌رغم وجود نوعی خودکم‌بینی در مقابل غرب، دنبال کردن ایده‌ای برای رسیدن به سطح علوم غربی است اما ابزار استعمار را علیه هموطنانش به کار نمی‌بندد. می‌توان گفت هرچه راوی از دایرهٔ قدرت دورتر بوده، از ترسیم یک موقعیت مرکزی برای خود پرهیز کرده است و بالعکس به هر میزان راوی به قدرت نزدیک‌تر بوده برای خود موقعیت ممتازی ترسیم کرده و خود را از سایرین متمایز دانسته و دست به تحقیر دیگران زده است. در رأس این نوع نگاه سفرنامهٔ شاه است که بدترین قضاوت‌ها را در خصوص مردم عادی انجام داده و برای آنها هیچ حقی قائل نبوده است.

### نتیجه‌گیری

نخبگان حکومتی ایران با نگاهی برآمده از مدرنیته که به دلیل ارتباط تنگاتنگ با اروپایی‌ها حاصل شده است، در حال مقایسهٔ وضعیت خود با غرب پیشرفته هستند، وضعیتی که در آن شرق به مثابه دیگری فرودست فهم می‌شود و انسان شرقی به یک غیر‌ناهمسان تبدیل می‌شود. بنابراین این قشر تحت تأثیر این روش، دست به دیگری‌سازی زده و تقابل «آنها» در برابر «ما» در آثارشان به چشم می‌خورد. نویسندگان داخلی که اغلب از نمایندگان قدرت هستند، یعنی قشری که بیشترین مرادۀ چهره‌به‌چهره را با غربی‌ها دارند، مرزبندی در قالب خود و دیگری بر ساخته‌اند و مدام در حال توصیف «دیگری» از زاویهٔ نگاه خویش هستند. با توجه به اینکه در این عصر فرهنگ نوشتاری همواره در اختیار طیف‌های بالا و مرفه جامعه بوده است و در آن نشان‌چندانی از شیوهٔ تفکر زیردستان اجتماعی نمی‌توان یافت، شاهدیم روایت‌های ارائه‌شده یک‌طرفه و غیریت‌ساز هستند. متون داخلی نیز دوگانه‌های مورد استفادهٔ گفتمان استعماری را به کار می‌گیرند. ایژهٔ کرمانشاهی به‌واسطهٔ تفاوت در زبان و آداب و رسوم و مذهب بیش از سایر نقاط کشور به‌عنوان موجودی

نابرابر و پست معرفی شده و به حاشیه رانده شده است. بنابراین بازنمایی از نوع منفی در عرصه‌های گوناگون فرهنگی، زبانی و مذهبی در متون داخلی قابل مشاهده است. مهم‌ترین اقدام نویسندگان در این آثار تأکید بر تفاوت‌های این مردم با مرکز است. بنابراین در میان آثار داخلی در خصوص کرمانشاه شاهدیم که روش‌های غیرت‌سازی و یکسان‌سازی یا ذات‌گرایی بیش از سایر روش‌های مرسوم در شرق‌شناسی، به کار گرفته شده است (به گونه‌ای که بعضاً تفاوت‌های ظاهری را هم نادیده می‌گیرند). این شیوه جزو مرسوم‌ترین شیوه‌های مورد استفاده غربی‌ها بود و طبعاً روشی بوده که در مراودات روزمرهٔ نخبگان قدرت با اروپایی‌ها، بدون دسترسی به منابع آکادمیک آنان هم توسط نخبگان داخلی قابل درک بوده است. دو گانه‌های انفعال/کوشا، وحشی/نجیب، دزد/پاک‌دست، یا حتی غرب/شرق مفاهیمی هستند که از طریق آن نویسندگان داخلی با طرد «دیگری» برای خود موقعیت مرکزی قائل شده‌اند. در واقع مردم منطقه هم توسط شرق‌شناسان و هم توسط نویسندگان داخلی مورد استعمار مضاعف قرار گرفته‌اند. در واقع سوژهٔ شناسا با خلق «دیگری» خود را می‌شناساند و او را به حاشیه می‌رانند. این برداشت‌های قالبی از «دیگری»، با مخلوط کردن مشاهدات واقعی و تصورات و پیشداوری‌های قبلی نویسندگان با شرایط و نیازها ساخته می‌شود و منجر به صدور گزاره‌هایی غیرهمدلانه در خصوص سبک زندگی «دیگری» می‌شود. ایرانیان که خود فاقد اسلوب و روش‌های جدید پژوهش بودند و خود را نیازمند یافته‌های «شرق‌شناسی» می‌دیدند، تحت تأثیر مبادی فکری و نگرش شرق‌شناسان به تاریخ، شرق و ایران قرار گرفتند. فکر غربی به عنوان فکر برتر پذیرفته شد و چون کردار غربی به صورتی ابدتال تبدیل شد نخبگان ایرانی که سعی در تطبیق خود با استانداردهای غربی‌ها داشتند آگاهانه یا ناآگاهانه در جهت همان اهداف استعماری گام برداشتند.

## منابع و مآخذ

- ادیب‌الممالک، عبدالعلی (۱۳۶۴). *سفرنامهٔ ادیب‌الممالک به عتبات (دلیل‌الزائرین)*. تهران: انتشارات دادجو.
- بهرامپور، شعبانعلی (۱۳۷۸). *درآمدی بر تحلیل گفتمان (مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمانی)*. به اهتمام محمدرضا تاجیک. تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.
- بیگلری، هرمز (۱۳۷۴). *تاریخ کرمانشاه در عصر قاجار*. کرمانشاه: انتشارات طاق‌بستان.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۴). *در آینه شرق: گفتگو با اشیش ناندی*. تهران: نشر مرکز.
- عضدالملک، علیرضا (۱۳۷۰). *سفرنامه عضدالملک به عتبات*. به کوشش حسن مرسولوند. تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.

- زند، زاگرس (۱۳۸۹). «بررسی تطبیقی پژوهش‌های ایران‌شناسی غربی و شرق‌شناسی با تکیه بر بازنمایی فرهنگ مردم ایران در سفرنامه‌های اروپاییان در دوره قاجار»، **فصلنامه مطالعات ملی**، سال یازدهم، ش ۲.
- سعید، ادوارد (۱۳۷۷). **شرق‌شناسی**. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- سلطانی، سیدعلی اصغر (۱۳۸۳). «تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش». **علوم سیاسی**. ش ۲۸.
- شاهمیری، آزاده (۱۳۸۹). **نظریه و نقد پسااستعماری**. تهران: نشر علم.
- قانون، فرانتس (۱۳۵۱). **انقلاب افریقا**، ترجمه محمدامین کاردان، تهران: نشر خوارزمی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۳). **پوست سیاه، صورتک‌های سفید**. ترجمه محمدامین کاردان. تهران: نشر خوارزمی.
- کریمی، جلیل (۱۳۹۶). **نظریه پسااستعماری و کردشناسی**. تهران: نشر نی.
- کریمی، جلیل، کمال خالقی‌پناه و جلال‌الدین رحیمی (۱۳۹۵). «بازخوانی انتقادی تاریخ گفتمان کاوی مطالعات کردستان»، **فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات**. سال دوازدهم. ش ۴۳.
- کریمی، علی (۱۳۸۶). «بازتاب هویت فرهنگی ایرانیان در سفرنامه‌های عصر صفوی و قاجاری»، **مجله مطالعات ملی**، دوره ۸، ش ۱.
- ممی، آلبر (۱۳۵۱). **چهره استعمارگر، چهره استعمارزده**. ترجمه هما ناطق. تهران: نشر خوارزمی.
- مورتون، استفان (۱۳۹۲). **گایاتری چاکراورتی اسپیواک**. ترجمه نجمه قابلی. تهران: نشر بیدگل.
- موریه، جیمز (۱۳۵۴). **سرگذشت حاجی بابای اصفهانی**. ترجمه میرزا حبیب‌اله اصفهانی. تهران: نشر حقیقت.
- هروی، محمدحسین خان (۱۳۹۰). «سفرنامه عتبات خان افغان»، **پیام بهارستان**، دوره ۲، سال ۴، ش ۱۴.
- ناصرالدین شاه (۱۳۷۲). **شهریار جاده‌ها: سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات**، به کوشش محمدرضا عباسی و پرویز بدیعی، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
- هال، استوارت (۱۳۸۶). **غرب و بقیه: گفتمان و قدرت**، ترجمه محمود متحد، تهران: نشر آگه.
- همدانی، فریدالملک (۱۳۵۴). **خاطرات فرید**. تهران: نشر تابش.
- Dirlik, Arif (1996), "Chinese History and the Question of Orientalist", *History and Theory*, Vol35. No. 4, Theme Issue 35: Chinese Historiography in Comparative Perspective.
- Spivak, Gayatri (1993) "*Can Subaltern Speak?*", *Hn Colonial discourse and postcolonial theory*, edited by Williams Patrick and Laura Chrisman, London: Routledge.
- Spivak, G.C (1990) "*The Post-Colonialism Critic: Interviews, Strategies, Dialogues*", Sarah, Harasym, New York and London: Routledge.

## References in English

- Adib al-Mamalek, Abdul Ali. 1985. Safarname Adib al-Mamalek be Atabat (Dalil o Alzaerin), Dadjou Publishing, Tehran. (In Persian) (Book)

- Azad al-Malek, Alireza. 1991. Safarname Azad al-Mulk be Atabat. By Hasan Mersalvand. Research Institute and cultural studies, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Bahrapour, Sha'ban Ali. 1999. Daramadi bar tahlil goftoman (majmoeh maghalat goftoman va tahlil goftomani). by Mohammad Reza Tajik. Farhang Discourse Publishing, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Biglari, Hormoz. 1995. Tarikh Kermanshah dar Asre Qajar. Taq Bostan Publications, Kermanshah. (In Persian) **(Book)**
- Dirlik, Arif. 1996. "Chinese History and the Question of Orientalist". History and Theory. Vol35. No. 4. Theme Issue 35: Chinese Historiography in Comparative Perspective. (In English) **(Journal)**
- Fanon, Frantz. 1972. Enghlabe Africa. Translated by Mohammad Amin Kardan. Khwarazmi's publication, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Fanon, Frantz. 1974. Poste siyah Soratakhaye Sefid, translated by Mohammad Amin Kardan. Khwarazmi publication, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Hall, Stuart. 2007. The west and the rest: discourse and power. Translation of Mahmood Motahed. Agah publication, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Hamedani, Farid-ol-Molk. 1975. Khaterate Farid. Tabesh publication, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Heravi, Mohammad Hussein Khan. 2011. Safarnameh Atabat Khane Afghan., Payame Baharestan, D2, s4, No14. (In Persian) **(Journal)**
- Jahanbegloo, Ramin. 2005. Dar Ayene Shargh: Goftego ba Ashish Nandi. Publishing Center, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Karimi, Ali .2007. "Baztab Hoviyate Farhangiye Iranian dar Safarnamehaye Asre Safavi va Qajar". Journal of National Studies. Vol., 8, No., 1. (In Persian) **(Journal)**
- Karimi, Jalil, Kamal Khalegh Panah and Jalal-al-Din Rahimi. 2016. "Bazkhaneye Enteghadiye Tarikh(Goftomankaviye Motaleate Kurdistan) ". Journal of Iranian Association for Cultural and Communications Studies, Twelfth year. No., 43. (In Persian) **(Journal)**
- Karimi, Jalil. 2017. Nazariye Pasaestemari va Kordshenasi. Publishing of Ney, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Memmi, Albert. 1972. The Colonizer and the Colonized. translated by Homa Nategh. Khwarazmi publication, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Morier, James. 1975. The Adventures of Hajji Baba, translated by Mirza Habibollah Esfahani. Haghghat publishing, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Morton, Stephen. 2013. Gayatri Chakrawaty Spiwack, Najmeh Kawli Translation. Bidgol Publication, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Naseroddin Shah. 1993. Shahriyare Jadeha. Safarname Nasser al-Din Shah Be Atabat, by the efforts of Mohammad Reza Abbasi and Parviz Badieli. The Publishing of National Archives of Iran, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Saeed, Edward. 1998. Orientalism. Translated by Abdul Rahim Guvahi. Publishing office of Islamic culture, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Shahmiri, Azadeh .2010. Nazariye va Naghde Pasa-Estemari. Publishing Elm, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Soltani, Seyed Ali Asghar. 2004. "Tahlil Goftoman be masabe Nazariye va Ravesh". Political Science. No. 28. (In Persian) **(Journal)**
- Spivak, G.C. 1990. "The Post-Colonialism Critic: Interviews, Strategies, Dialogues". Sarah, Harasym. Routledge, New York and London. (In Persian) **(Book)**
- Spivak, Gayatery. 1993. "Can Subaltern Speak?". Hn Colonial discourse and postcolonial theory edited by Williams Patrick and Laura Chrisman. Routledge, London. (In Persian) **(Book)**
- Zand Zagros. 2010. " Barresiye Tatbighiye Pazhoheshhaye Iranshenasi gharbi va Sharghshenasi ba Tekye bar Baznameaye Farhang mardome Iran dar safarnamehaye uropaeiyan dar dore Qajar". Journal of national studies. eleventh year. No2. (In Persian) **(Journal)**

## Analyzing Iranian Qajar Travelogues from Kermanshah (with a Post-colonial Approach)<sup>1</sup>

Zahra Korani<sup>2</sup>  
Ghodrat Ahmadian<sup>3</sup>  
Jalil Karimi<sup>4</sup>

Received: 7/10/2018  
Accepted: 6/5/2019

### Abstract

Edward Saeed, in his important work "Orientalism", shows that the East described by the West is a space that is rarely related to the reality of East. The purpose of building the East is to make a distinction between the East and the West, and it is more for the West than the East. But he points out at the end of his book that East also finally accepts the supremacy of the West. In this research we analyze the works of the internal authors of the Qajar period regarding the Kermanshah region to show how they represent the area and measure their influence of the orientalist approach. By analyzing these works, we conclude that the domestic authors have used Orientalist methods. In a way that they place themselves at the center and sway the people of the region and they did not allow the subaltern to narrate themselves. The paper will show that Orientalist indices such as othering, ethnocentrism and etc. in domestic studies has been used, and colonization and tyranny have been the same in introducing people. The narratives presented are one-sided and do not place people in determining their own destiny.

**Keywords:** Orientalism, Post-colonialism, Discourse analysis, Subaltern, Kermanshah.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2019.22332.1266

2. Phd candidate, Department of political sciences, Razi University. [zkorani27@gmail.com](mailto:zkorani27@gmail.com)

3. Assistant Professor, Department of political sciences, Razi University (Corresponding Author).  
[j.karimi@razi.ac.ir](mailto:j.karimi@razi.ac.ir)

4. Assistant Professor, Department of Sociology, Razi University

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507